

مسئله‌شناسی شخص‌انگاری خداوند

محمدباقر دهقان*

چکیده

شخص‌انگاری خداوند یکی از مباحث کمابیش جدید الهیات غربی است که خداوند را وجودی شخص‌وار و انسان‌گونه قلمداد می‌کند. در این بررسی پرسش اصلی این است که حقیقت شخص‌انگاری خداوند به چه معناست و چه ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی دارد؟ می‌توان گفت مهم‌ترین مسئله برای اثبات شخص‌انگاری خداوند، شناخت مفهوم، ویژگی‌ها و مؤلفه‌های شخص‌انگاری است. در این مقاله، نخست با تبیین حقیقت تشخص خداوند، مفهوم شخص‌وارگی را مفهومی مرکب‌گونه دانستیم؛ زیرا مفهوم متمایزی به نام تشخص نداریم که در شمار سایر اوصاف باشد. از این رو عناصر و ملاک‌هایی برای آن وجود دارد که از جمله آن‌ها: حیات، علم، تعقل، اختیار، ذهن داشتن، مخاطب و تفاهم‌پذیری و تکلم، پذیرش مسئولیت و داوری اخلاقی و تمایز از دیگران است. بر این اساس، تشخص وصفی کمالی و دارای تشکیک است. از این رو اگر خداوند دارای ملاک‌های تشخص، هرچند به صورت تشکیکی باشد، می‌توان شخص‌انگاری خداوند را اثبات کرد.

کلیدواژه‌ها:

خداوند، شخصی، متشخص، تشخص، شخص‌وار، انسان‌وار، شخص‌انگاری.

مقدمه

شخص‌انگاری خداوند یکی از مباحث کمابیش جدید الهیات غربی است که در فلسفه و کلام اسلامی کمتر بدان توجه شده است. در مبحث شخص‌انگاری خداوند، پرسش اصلی آن است که به چه معنا می‌توان خداوند را شخص دانست؟ منظور از این پرسش آن است که آیا خداوند ویژگی یا مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی را دارد که بتوان براساس آن‌ها او را به‌مثابه یک شخص به‌شمار آورد؟ در این مقاله، به مفهوم‌شناسی، توضیح، تبیین و تعریف حقیقت شخص‌وارگی خداوند خواهیم پرداخت و معیارها، ارکان و عناصر اصلی و ضروری شخص‌انگاری را بررسی خواهیم کرد. به سخن دیگر، در این مقاله به دنبال اثبات یا عدم اثبات شخص‌وارگی برای خداوند نیستیم، بلکه در پی شناخت چستی خدای متشخص در برابر خدای نامتشخص هستیم تا بتوانیم به داوری بهتری درباره این موضوع برسیم؛ یعنی در پایان این مقاله، معنای شخص بودن، به‌ویژه شخص بودن خداوند برای ما آشکار گردد، تا در گام بعدی بتوان شخص‌انگاری یا عدم آن را برای خداوند اثبات کرد. گویا مهم‌ترین مسئله در اثبات شخص‌انگاری خداوند، مفهوم‌شناسی و شناخت حقیقت و ویژگی‌ها و مؤلفه‌های شخص‌انگاری است؛ به‌طوری که اگر این مسئله حل شود، تصدیق یا رد آن آسان خواهد بود. و تبیین این موضوع نیز براساس خاستگاه شکل‌گیری موضوع - یعنی الهیات غربی - است و تطبیق آن نیز براساس فلسفه و کلام اسلامی انجام خواهد شد.

۱. معنای لغوی شخص‌وارگی

واژه‌های مختلف شخص‌انگاری (تشخص، متشخص، شخص، شخصیت) در لغت به معنای: اندام آدمی، ممتاز شدن، تعیین یافتن، بزرگ‌منشی (دهخدا، بی‌تا، ذیل واژگان مربوطه)، انسان، خود، آن که دارای حق است، ذات هر شخص، مجموعه خصایص یک فرد که او را از دیگران متمایز می‌کند (عمید، بی‌تا، ذیل واژگان مربوطه)، مجموعه خصایص باطنی و رفتارهای اجتماعی یک شخص (معین، بی‌تا، ذیل واژگان مربوطه) آمده است.

واژه‌های مختلف تشخص همگی از یک ماده بوده و به‌جز تمایزهای ادبی در بحث حاضر هیچ‌گونه تفاوت ماهوی با یکدیگر ندارند؛ هرچند از لحاظ ادبی این لغات با یکدیگر در عین اشتراک معنایی، تفاوت معنایی هم دارند، ولی آنچه ما در پی بحث آن هستیم، این‌گونه تفاوت‌های ادبی نیست، بلکه ما به دنبال شخص‌انگاری افراد به معنای شخصیت ممتاز یک فرد از فردی دیگر هستیم که دارای صفاتی همچون آگاهی، خلاقیت، تعامل و تکلم است. از این رو واژگان مختلف شخص‌انگاری در آنچه مورد نظر ما در این بحث است، از لحاظ ماهوی، هیچ‌گونه تفاوتی با یکدیگر ندارند.

همچنین در زبان انگلیسی واژه‌های مختلف شخص‌انگاری این‌گونه ترجمه شده است: Personal: شخص‌وار، person: شخص، personality: شخصیت، personification: تشخص، anthropomorphism: انسان‌وار (نصر، ۱۳۸۷، ص ۱۷۱).

در فرهنگ وبستر این واژه چنین توضیح داده شده است:

Per-son (برگرفته از کلمه *persona* به معنای ماسک هنرپیشه‌ها، نقش در یک نمایش، احتمالاً برگرفته از کلمه اتروسکی *phersu* به معنای ماسک): ۱: فرد انسان، به‌ویژه یک انسان در تمایز با حیوان و شیء؛ ۲: یک شخصیت یا نقش در یک نمایش؛ ۳ الف. یکی از سه حالت هستی در تثلیث الوهی مطابق برداشت مسیحیان؛ ۳ ب. شخصیت یگانه مسیح که طبایع الهی و بشری را وحدت می‌بخشد؛ ۴ الف. در کاربرد قدیمی: نمود جسمانی؛ ۴ ب. جسم انسان (*websters, Below "Per-son"*).

بورکهارت نیز این چنین می‌نویسد: «*persona* را از *personare* یعنی آواز دادن از میان چیزی، مشتق دانسته‌اند؛ نقاب به معنای تحت‌اللفظی کلمه، سخنگوی ذات عالم است که به وساطت نقاب متجلی می‌شود» (بورکهارت، ۱۳۷۰، ص ۱۷).

به دلیل پیشینه کاربردهای الهیاتی مشابه و نیز حوزه معنایی موردنظر، در این پژوهش به‌جز تفاوت ادبی، تفاوت معنادار مهمی میان اصطلاحات مختلف درباره شخص‌انگاری خداوند وجود ندارد.

۲. معنای اصطلاحی شخص وار بودن خداوند

در همه ادیان بزرگ، باوری درباره حقیقت متعالی وجود دارد. یکی از مسائل مهم فلسفه دین، تأمل (تا حد امکان) درباره این است که ادیان، از آنچه «حقیقت متعالی» نامیده می‌شود، چه درکی دارند. نحوه درک این حقیقت در ادیان مختلف، به‌ویژه در ادیان شرقی و غربی متفاوت است. یکی از تمایزات سرنوشت‌ساز در نحوه رویارویی با حقیقت متعالی و غایبی، تمایز میان خدای مشخص و نامتشخص است. این تمایز از آن‌رو که یکی از وجوه مهم اختلاف میان ادیان غربی با اغلب ادیان شرقی و برخی از رویکردهای فلسفی است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در ادیان غربی و به‌طور مشخص ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام)، واقعیت غایبی به‌شکل خدای شخص وار تصور می‌شود. خداوند، نه تنها شخص وار است، بلکه آفریننده همه و از هر جهت کامل است. ویژگی‌های بسیار دیگری همچون عالم مطلق بودن و قادر مطلق بودن و تغییرناپذیری نیز به خدا نسبت داده می‌شوند.

در ادیان شرقی و به‌طور خاص دین بودایی و دین دائویی و مکتب ادویته ودانته در دین هندویی، فهم کاملاً متفاوتی از واقعیت غایبی وجود دارد؛ برای نمونه، واقعیت غایبی در این سنت‌ها، یک «خدای شخص وار آفریننده» نیست، بلکه حالتی مطلق از بودن است. نمی‌توان او را با دسته‌ای از صفات، مانند عالم مطلق و قادر مطلق، توصیف کرد؛ زیرا واقعیت غایبی تمیزناپذیر است. پیروان دین دائویی آن را دائو، و هندوها آن را برهمن می‌نامند و نزد بوداییان نام متفاوتی دارد؛ برای نمونه، شونیتا یا نیروانه. این ادراکات متفاوت از واقعیت غایبی در مسائل مهم دیگر نیز تفاوت دیدگاه‌ها را پدید می‌آورد؛ مسائلی همچون رستگاری یا نجات، زندگی پس از مرگ، شر و رنج (مایستر، ۱۳۸۷، ص ۹۱).

شخص‌انگاری خداوند در کتاب *عقل و اعتقاد دینی* چنین تعریف شده است:

وقتی می‌گوییم خداوند مشخص است، حداقل مقصودمان این است که خداوند صاحب علم و آگاهی است، خداوند افعالی را انجام می‌دهد، خداوند در کارهایی که می‌کند، مختار است و خداوند می‌تواند با اشخاصی غیر از خودش رابطه برقرار

کند. این امور، حداقل شروط لازم به نظر می‌رسند؛ یعنی اگر خداوند فاقد یکی از این امور باشد، کاملاً متشخص به نظر نخواهد رسید. از سوی دیگر، اگر خداوند واجد این شروط باشد، ظاهراً می‌توانیم او را به‌راستی موجود متشخص بدانیم؛ حتی اگر شخص بودن خداوند از بسیاری جهات با شخص بودن انسان‌هایی که می‌شناسیم، تفاوت‌های فاحش داشته باشد (پترسون و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۱۰۷).

مقصود از تشخص این است که خداوند دارای هویت خاص و معینی است که دارای شماری از صفات کمالی بوده و خاستگاه برخی افعال است. این صفت، خدای ادیان توحیدی را از خدای قائلان به وحدت وجود متمایز می‌کند. برهمن در آیین هندوئیسم و سایر اشکال الوهیت در آیین‌های وحدت وجودی، متشخص نیستند، بلکه نیروی وجودی نامتشخص و بنیادینی هستند که در همه موجودات وجود دارند. خدای آیین‌های وحدت وجودی، خالق نیست؛ زیرا لازمه آن، تمایز میان خداوند و عالم است؛ و این امر در آیین وحدت وجود پذیرفته نیست.

سوئین‌برن خدای متشخص را این‌گونه توضیح می‌دهد که این صفت تنها به این مسئله اشاره دارد که منظور از تشخص خداوند، آن است که او برای افعال خویش، قصد و هدفی داشته باشد. به سخن دیگر، افعال خداوند به مقاصد و اهدافی می‌انجامد که وی در نظر گرفته است. البته چون خداوند دارای اختیار است، تصمیم‌هایش تنها نتیجه انتخاب خود اوست که انتخاب او نیز معلول علتی جز خودش نیست. همچنین او در کتاب *انسجام خدا/باوری*، تشخص خداوند را به این معنا می‌داند که خداوند با اینکه جسمانی نیست، می‌تواند مانند یک انسان با مخلوقات خود از جمله انسان‌ها رابطه شخصی برقرار کند: «یعنی خداوند در عین حال که موجود جسمانی نیست، همیشه به دعاهای ما گوش می‌کند و گاهی اوقات آن‌ها را مستجاب می‌کند. او برای ما برنامه‌هایی دارد. او گناهان ما را می‌آمرزد» (اصغری، ۱۳۹۴، ص ۲۱).

جان هیک در توضیح شخص‌انگاری خدا چنین می‌گوید:

این حکم که خداوند متشخص است، به این منظور بیان گردیده که نشان دهد خداوند، لاقلاً متشخص (و صاحب هویت شخصی) است و هر اندازه هم که خدا

فوق تصور ماست، فاقد تشخص نیست. به عبارت دیگر، صرفاً «آن» شیء وار نیست، بلکه همواره «تو»ی الوه برتر و متعالی است (هیگ، ۱۳۹۰، ص ۴۱). می توان چنین نتیجه گرفت که از دیدگاه کسانی همچون مایکل پترسون و سوئین برن و بیشتر فیلسوفان دین، شخص به معنای موجود متعین است که دارای آگاهی، اختیار، هدف مندی، فاعلیت و مخاطب پذیری باشد. براین اساس، اشیای بی جان و جان دار تفاهم ناپذیر و مخاطب ناپذیر، شخص نیستند. در کل، شخص انگاری را می توان به ویژگی هایی از صفات هویتی و رفتاری مانند تکلم، ارتباطات و احساسات دانست که به نوعی همراه علم و اختیار است؛ یعنی این صفات را به مرکزیت علم و اراده خودش انجام می دهد. و تمایز یک تشخص از تشخص های دیگر، به تنوع و اندازه کیفیات است.

۳. پیشینه شخص انگاری خداوند

اگرچه باور به شخص انگاری خداوند در سنت یهودی- مسیحی دارای پیشینه ای بلند است، اما نظریه شخص انگاری خداوند مربوط به دوره کمابیش متأخری است. کلمنت اسکندرانی (۲۱۵-۱۵۰م) از حضرت مسیح به عنوان جوهر الهی^۱ نام می برد که گویی نقاب انسانی را پوشیده است (لگنهاوزن، ۱۳۹۶، ص ۱۹۸)؛ با توجه به این امر که در زبان یونانی واژه persona را به معنای نقاب می دانند که هنرمندان یونانی در اجراهای خود از آن استفاده می کردند (Clement C. J. Webb, & Unwin, 1920, p. 61-8) بدین ترتیب، شخص انگاری از اوایل قرن دوم در پیوند با مسیح گره خورده بود. اما باید به این نکته توجه کرد که این ادعا که مسیح شخص خداوند است، با این ادعا که خدا یک شخص است، کاملاً متفاوت است. ادعای اخیر، ادعایی است که در قرن نوزدهم و بیستم در الهیات آن زمان به صورت آشکار صورت بندی شد (هیگ، ۱۳۹۰، ص ۳۷). از سوی دیگر، بحث خدای متشخص به دلیل نفوذ مارتین بوبر - که از

1. divine substance

فیلسوفان یهودی است - و نیز ادگار شفیلد برایتمن - که از متفکران آمریکایی و باورمند به شخص بودن خداوند است - در حوزه‌های الهیاتی قرن بیستم مسیحی بسیار رواج یافت. مارتین بوبر به دو نوع ارتباط که اساساً با یکدیگر متفاوت هستند، اشاره می‌کند که عبارت است از «من - آن»، «من - او». رابطه من و آن، رابطه شخص با شیء است و رابطه من و او، رابطه یک شخص با شخصی دیگر است و به‌باور او، رابطه ما با خداوند رابطه من و اوست (بوبر، ۱۳۹۸، ص ۱-۱۰). افراطی‌ترین حالت بحث، به برایتمن بازمی‌گردد که براین‌باور بود که خدا در ذات خود محدود به قیود و شرایطی است که نه مخلوق او هستند و نه مورد رضایت و اراده او؛ ولی خداوند تدبیر مستمر و روبه‌افزایشی برای این شرایط و قیود دارد. این آموزه‌های برایتمن، نفوذ زیادی بر الهی‌دانانی همچون مونیخ، ژیلسون و مارتین داشت. البته همه آن الهی‌دانانی که از شخص‌انگاری خداوند متأثر بوده‌اند، نظریه‌های افراطی برایتمن را نپذیرفته‌اند. باین‌حال شخص‌انگاری خدا در میان الهیات مسیحی معاصر بسیار گسترش یافت (لگنهاوزن، ۱۳۹۶، ص ۱۹۸).

از زمان بوئیوس به بعد، تعریف معیاری برای شخص بودن وجود ندارد. او باور داشت که تشخص، یعنی جوهر فردی دارای سرشت عقلی. همچنین او شخص را بر دو قسم می‌دانست: تشخص جسمانی و تشخص غیرجسمانی؛ و خداوند دارای تشخص غیرجسمانی است و همچنین قائل بود که خداوند دارای ذهن است. او به این دلیل خداوند را دارای ذهن می‌دانست که حکم و عمل خدا براساس حکمت و تدبیر است، نه اینکه منظور ذهن مصطلح در روان‌شناسی باشد (ایلخانی، ۱۳۷۵، ص ۲۵۶-۲۷۶). به‌رحال در تاریخ فلسفه غرب، شخص‌انگاری رابطه بسیار نزدیکی با مسئله ذهن داشتن یافت و در تفسیر ذهن داشتن برای خدا نیز قرائت‌های مختلف پیدا شد. اما مراد اصلی از حیات ذهنی داشتن به‌معنای علم و آگاهی و مرکزیت ذهن برای تمام اراده‌ها و افعال موجود متشخص است.

۴. بررسی کاربردهای شخص‌انگاری در کلام و فلسفه

از آنجا که معنا و ابعاد این وصف هنوز به‌صورت دقیق در فضای علمی دینی ما تبیین نشده است،

لازم است بعد از تبیین مسئله شخص‌انگاری، کاربردهای آن را از دیدگاه علم کلام و فلسفه نیز بررسی کنیم تا ابعاد و زوایای آن به صورت کامل آشکار گردد و با مباحث دیگر خلط نشود.

۴-۱. شخص‌انگاری در فلسفه اسلامی

در فلسفه اسلامی نمی‌توان عنوانی به نام تشخص از صفات خداوند متعال یافت؛ اما در پایان این مقاله، بعد از تبیین معنای شخص‌وارگی می‌توان گفت که هر چند چنین عنوانی در فلسفه اسلامی وجود ندارد، مفهوم و ملاک‌های آن کاملاً در فلسفه اسلامی امری قابل تطبیق است. اما بحثی مستقلی درباره عنوان تشخص در فلسفه مطرح است که لازم است برای روشن شدن مفهوم تشخص و جلوگیری از خلط مبحث، معنا و مفهوم تشخص فلسفی کاملاً تبیین گردد و در آخر از اشتراک معنایی یا اشتراک لفظی بودن آن سخن گفت.

با توجه به منابع فلسفه اسلامی می‌توان تشخص فلسفی را چنین دانست:

۱. تشخص در فلسفه اسلامی در مباحث امور عامه مطرح می‌شود؛

۲. موجود متشخص قابلیت صدق و انطباق بر بیش از یک شیء را ندارد؛

۳. جزئی شدن صرفاً با تشخص انجام می‌شود؛

۴. تشخص هر شیء به وجود آن است و تا شیئی موجود نشود، تشخص نمی‌یابد؛

۵. تمام ماهیات و مقولات تا زمانی که موجود نشده‌اند، تشخص نمی‌یابند، اما دارای تمایز هستند؛

۶. وجود مساوق با تشخص است؛

۷. همه موجودات اعم از انسان و حیوان و حجر و بقر و ... دارای تشخص هستند

(طباطبایی، ۱۳۸۰، ص ۶۴-۶۶؛ مطهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۴).

با توجه به توضیحات پیش گفته درباره تشخص فلسفی، می‌توان به این نتیجه رسید که هر چند امکان اشتراک معنایی بسیار کمی میان تشخص فلسفی با شخص‌انگاری وجود دارد، این معنا ارتباطی با تحقیق پیش‌رو ندارد؛ یعنی میان این دو اصطلاح اشتراک لفظی وجود دارد؛ زیرا همچنان که گفته شد، طبق تشخص فلسفی همه موجودات عینی، حتی جمادات اعم از

سنگ و درخت و کوه و دریا و حیوانات نیز دارای تشخص هستند؛ درحالی‌که از منظر فیلسوفان دین، چون جمادات ملاک‌های شخص‌انگاری را ندارند، شخص‌وار نیستند. به سخن دیگر، تشخص فلسفی به معنای تعیین و تخصص است و در مقابل مبهم و کلی قرار دارد؛ درحالی‌که معنای تشخص در فلسفه دین، این نیست که توضیح آن در معیارهای تشخص بیشتر مشخص خواهد شد.

اما به‌طور کلی می‌توان معادل‌هایی از این بحث را در فلسفه اسلامی نیز یافت که برای نمونه، صفات کمالی خداوند و مبنای اشتراک معنوی میان صفات انسان و خداوند، از جمله مسائل مربوط به همین بحث است.

۲-۴. شخص‌انگاری از منظر کلام اسلامی

در کلام اسلامی نیز چنین عنوانی در مبحث صفات خدا یافت نمی‌شود، اما معادل‌هایی از این بحث را می‌توان یافت؛ برای نمونه، تجسیم، تصویر، تخیل و انسان‌انگاری خداوند که اوج این بحث‌ها را می‌توان در مذهب کلامی مجسمه یافت. آنان خداوند را دارای صفاتی انسانی همچون جسم داشتن، دست داشتن، تکیه زدن بر تخت و قابل رؤیت و دارای خشم و غضب می‌دانستند و می‌گفتند که صفات الهی همانند صفات انسانی بر خداوند قابل اطلاق است.

۵. معیارهای شخص بودن یک چیز

برای اینکه دریابیم یک موجود، شخص است یا نه، باید بدانیم چه معیار و ویژگی‌هایی در آن موجود حاصل است تا آن موجود را به‌مثابه یک شخص به‌شمار آوریم؟ برای نمونه، همگان هم‌داستان هستند که فرد انسان شخص است، اما آیا مثلاً درباره حیوانات نیز می‌توانیم بگوییم شخص هستند؟ درختان و جمادات چطور؟ آیا تشخص مفهوم متواپی است یا می‌تواند مشکک و نسبی نیز باشد؟ با شناخت معیارهای لازم و کافی شخص‌انگاشتن موجودات، بهتر می‌توان داوری کرد که آیا خداوند شخص است یا نه؟

تشخیص یک چیز بین فرابودگی و درون‌بودگی^۱ تام است؛ برای نمونه، مطابق انجیل، «خدا عشق است و کسی که در این بماند، در خدا می‌ماند و خدا در او» (یوحنا، ۴: ۱۶)؛ اما عشق به خدا از نظر ارسطو جاذبه است و هر موجودی به سوی اصل خود است و از دیدگاه اسپینوزا، عشق به خدا به معنای شادی فوق‌العاده درونی است. خدای ارسطو و اسپینوزا غیرشخصی است؛ اما در حد اعلای فرابودگی و دیگری در نهایت درون‌بودگی. روشن است که در این دو نوع عشق، ارتباطی دوسویه با خدا مطرح نیست؛ زیرا خدا نه فرد مقدم است و نه پاسخ‌دهنده عشق. بنابراین، تشخیصی در کار نیست (فرهنگ، ۱۳۹۷، ص ۵۸). به سخن دیگر، در حد اعلای فرابودگی (همه‌خداانگاری و مطلق‌انگاری) تشخیصی در کار نیست و همچنین در حد اعلای درون‌بودگی مانند جمادات، تشخیصی در کار نیست، بلکه می‌توان میان آن دو تشخیص یافت. فیلسوفان جدید کوشیده‌اند مؤلفه‌های تشخیص را با زبان گویا و ملموسی بیان کنند. همیلتون در این باره می‌گوید: «اگر روشن شود که چه چیزی از من و شما شخص می‌سازد، بهتر خواهیم فهمید که مقصود از اینکه خدا شخص است چیست» (همیلتون، ۱۳۹۳، ص ۱۲).

پلنتینگا ویژگی‌های شخص بودن را این گونه برمی‌شمارد:

۱. آگاه بودن؛

۲. عواطف داشتن؛ یعنی اشخاص دارای محبت و نفرت هستند؛

۳. برخوردار بودن از باورها و معرفت‌ها؛

۴. برخوردار بودن از مقاصد و نیات؛

۵. توانایی فعلیت بخشیدن به نیات و خواسته‌ها (لگنهاوزن، ۱۳۹۶، ص ۱۹۹).

وی پس از برشمردن این ویژگی‌ها می‌نویسد:

البته شخص بودن خدا تفاوت‌هایی دارد؛ برخلاف ما، خدا شخص بدون بدن است.

۱. واژه فرابودگی معادلی برای *transcendence* است که گاهی به تعالی نیز ترجمه می‌شود و واژه درون‌بودگی ترجمه‌ای برای *Immanence* است که گاهی به حضور ترجمه می‌شود. این معادل‌های فارسی، به‌ویژه دومی، به طور مطلوب وافی به مقصود نیستند.

او در جهان بدون بدن فعال است. خدا فقط با اراده کردن کارها را انجام می‌دهد. او اراده می‌کند و امور به همان نحو که می‌خواهد تحقق می‌یابند. از سوی دیگر، علم و قدرت او مطلق است. علاوه بر این، خدا خالق جهان است (همان).

همیلتون معیارهای شخص بودن یک چیز را چنین بیان می‌کند:

۱. تشخص همان داشتن عقل است؛ اعم از اینکه آن موجود انسان باشد یا انسان نباشد؛
۲. در گزاره‌های منطقی دو نوع محمول وجود دارد که لازم است از یکدیگر تفکیک شوند: الف) محمول نوع اول به خصوصیات مادی مثل وزن، اندازه و دما برمی‌گردد؛ مانند جمله «این صندلی بیست کیلوگرم وزن دارد»؛ ب) محمول نوع دوم مربوط می‌شود به احساسات، عواطف، حالات و باورها که اموری آگاهانه شمرده می‌شوند؛ مانند جمله «او گریان است». برای تشخص هر موجود نیاز است که هر دو نوع محمول قابل استناد باشند. البته داشتن این نوع محمول برای تشخص لازم است، اما کافی نیست؛
۳. یکی از نکته‌های مهم دیگر که بیان می‌کند، داشتن میل یا اراده در اشخاص است؛ به گونه‌ای که بتواند چیز خواستنی مانند غذای خوشمزه‌ای را به دلیل‌های فراجسمی نخواهد (یعنی بخواهد که نخواهد) اما حیوانات چنین خصوصیتی ندارند؛
۴. یکی دیگر از معیارهای شخص‌انگاری، خودآگاهی و دیگر آگاهی است؛ یعنی افزون بر اینکه از خود با خبر است، از رخدادهای اطراف خود نیز اطلاع دارد. به سخن دیگر، آگاهی مرتبه دوم را نیز داراست؛
۵. شاید بتوان گفت که زندگی شخص وار به گونه‌ای است که داشتن زبان امری ضروری شمرده می‌شود و توانایی بیان افکار، احساسات و استدلال‌ات و برقراری رابطه با دیگران و تجارب عاطفی مانند احترام گذاشتن، بدون داشتن زبان ممکن نبود؛
۶. توانایی مسئولیت اخلاقی و امکان قضاوت اخلاقی، یکی دیگر از معیارهای تشخص است؛
۷. به دلیل اینکه تقریباً همه خصوصیات یادشده توسط اعضای جسمانی انسان انجام می‌شود، گروهی پذیرفتند که شخص باید یک نوع طبیعی، یعنی نوعی حیوانی باشد (همیلتون، ۱۳۹۳، ص ۱۲).

ترتولیانوس در تأکید مطالب پیش گفته، شخص را موجودی می‌داند که سخن می‌گوید و عمل می‌کند. روشن است که عمل کردن و سخن گفتن بدون اندیشه امکان‌پذیر نیست. بوئتیوس نیز می‌گوید: «شخص عبارت است از جوهر فردی طبیعی عقلانی» که به فردیت و عقلانیت عنایت دارد (آلستر، ۱۳۸۵، ص ۲۶۳).

همچنین وین‌رایت، ملاک شخص‌انگاری را این‌گونه بیان می‌کند:

اشخاص، فاعل‌های خردورزند؛ یعنی موجوداتی‌اند که باورهایی درباره خود و جهان دارند و بر پایه باورهایشان رفتار می‌کنند. باور داشتن و خواستن، دو اصل ضروری برای شخص بودن هستند. از این‌رو سنت‌های خداپاوارانه بزرگ، واقعیت‌غایی را به ذهنی دارای علم مطلق، اراده فعال و قدرتی مطلق توصیف می‌کنند (وین‌رایت، ۱۳۹۰، ص ۱۲).

۶. معیارهای شخص‌انگاری

مسئله‌ای که لازم است پیش از بیان معیارهای شخص‌انگاری و عناصر و ارکان آن بیان گردد، مسئله بسیط یا مرکب بودن وصف تشخص است. مسئله این است که آیا تشخص خود یک صفت ممتاز در شمار صفات دیگر است یا صفت مرکب از صفات مختلف است که خود مستقل نیست؟ برای فهم بهتر پرسش، می‌توان آن را این‌گونه مطرح کرد که چون انسان دارای صفت مستقلی به نام تشخص است، عالم و عاقل و مهربان و متکلم است یا اینکه چون مجموعه صفاتی همچون علم و عقل و مهربانی و تکلم دارد، متشخص شمرده می‌شود. در پاسخ باید گفت آن‌طور که به نظر می‌رسد، شخص‌وار بودن را نمی‌توان یک صفت مستقل در شمار صفات دیگر به کار برد، بلکه اگر موجودی دارای صفاتی چون حیات، علم، تعقل، احساسات و تکلم بود، می‌توان او را موجودی متشخص نامید؛ زیرا ما هر چقدر در وجود انسان احصا می‌کنیم، صفت ممتازی به نام تشخص را در شمار صفات دیگر نمی‌یابیم و این خود مؤید این مطلب است. از این‌رو صفت تشخص ترکیبی از مجموعه صفاتی است که مجموع آن سبب پیدایش آثار جدید و خاصی می‌شود که در موجودات نامتشخص یافت نمی‌شود.

به نظر می‌رسد با توجه به سخنان فیلسوفان غرب و مبانی فلسفه و کلام اسلامی، معیارهای شخص‌انگاری را بر اساس استقرا، می‌توان این‌گونه جمع‌بندی و استخراج کرد:

۱-۶. حیات داشتن و زنده بودن

اساس شخص‌انگاری را زنده بودن و حیات داشتن یک شیء تشکیل می‌دهد؛ به گونه‌ای که اگر شیئی دارای حیات نباشد، می‌توان به‌طور قطع گفت آن شیء دارای تشخص نیست. علامه طباطبایی درباره معنای حیات، پس از تقسیم موجودات به موجودی که در مقابل محسوسات تغییر حال در آن پیدا نمی‌شود، مانند جماد و موجودی که در برخورد با محسوسات دگرگون می‌گردد، مانند انسان و حیوان و نبات، می‌فرماید: «حیات نحوه‌ای از وجود است که علم و قدرت از آن ناشی می‌شود» (طباطبایی، بی‌تا، ص ۳۲۹).

۲-۶. علم، آگاهی و تعقل

شاید بتوان گفت که یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های شخص‌انگاری، علم و آگاهی است؛ هر چند علم و آگاهی به‌تنهایی برای شخص بودن یک فرد کفایت نمی‌کند، اما تشخص بدون علم و آگاهی تقریباً ناممکن است؛ زیرا داشتن شعور و آگاهی در شخص، سبب شکل‌گیری رفتارها و صفاتی در فرد می‌شود که شخصیت او را شکل می‌دهد.

علم و آگاهی دارای دو جنبه است؛ یک، جنبه خودآگاهی و دیگر، جنبه دیگرآگاهی. برای شکل‌گیری تشخص هر دو جنبه شعور و آگاهی لازم است؛ زیرا خودآگاهی بدون داشتن دگرآگاهی سبب عدم شکل‌گرفتن معیارهای لازم دیگری است که در آینده بیان خواهد شد. از این رو هر دو جنبه آگاهی، جزء معیارهای لازم و نه کافی شخص‌انگاری است. همچنین تعقل در کنار علم، از مهم‌ترین معیارهای شخص‌انگاری شمرده می‌شود که تعقل و علم در باب خداوند، هر دو به یک معنا به کار می‌روند (لگنهاوزن، ۱۳۹۶، ص ۱۹۹؛ همیلتون، ۱۳۹۳، ص ۱۲؛ آلستر، ۱۳۸۵، ص ۲۶۳؛ وین‌رایت، ۱۳۹۰، ص ۳۹).

۳-۶. اختیار

یکی دیگر از مهم‌ترین معیارهای شخص‌انگاری بعد از داشتن شعور و آگاهی، داشتن اختیار است. قدرت بر اختیار از مهم‌ترین معیارهای شخص‌انگاری است؛ زیرا قدرت بر انتخاب به همراه شعور و آگاهی، سبب شکل‌گیری شخصیت یک فرد می‌شود و بدون داشتن اختیار تشخص شکل نخواهد گرفت. برای اختیار معانی متعددی برشمرده‌اند، اما آنچه در معیارهای تشخص در بحث ما مورد نظر است، آن معنای از اختیار است که شخص قدرت بر انتخاب داشته باشد؛ به این معنا که مثلاً می‌تواند یک غذای لذیذ را هم بخورد و هم نخورد که اگر اراده کرد بخورد و اگر اراده نکرد نخورد؛ نه اینکه بنابر غریزه حتماً به سمت خوردن غذای لذیذ برود (همیلتون، ۱۳۹۳، ص ۱۲).

۴-۶. ذهن داشتن

شخص‌وار بودن خداوند در فلسفه دین غربی، بسیار به داشتن ذهن گره خورده است؛ به این معنا که تمام افعال و اراده‌های موجود متشخص به واسطه مرکزیت ذهن انجام شود که با توجه به مبنای حکمت متعالیه، این ملاک به مرکزیت نفس انسان برای افعال و اراده‌های او و در خداوند نیز به مرکزیت ذات الهی که سرچشمه برای افعال، اراده و تجلیات اوست، تأویل می‌رود (ایلخانی، ۱۳۷۵، ص ۲۵۶-۲۷۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۵، ص ۱۵۸).

۵-۶. قابلیت ارتباط با دیگران، مخاطب‌پذیری، تفاهم‌پذیری و تکلم

قدرت بر داشتن ارتباط با دیگران، یکی دیگر از معیارهای تشخص است. اینکه فرد بتواند با افراد مختلف ارتباط برقرار کرده و معاشرت کند و مطالبی را به آن‌ها بفهماند یا از آن‌ها فراگیرد و کارهای گروهی انجام دهد. البته همه جوانب ارتباط با دیگران، جزء معیارهای تشخص شمرده نمی‌شود و ضروری‌ترین جنبه ارتباط با دیگران همان مخاطب‌پذیری و تفاهم‌پذیری است؛ زیرا مثلاً پیچیده‌ترین نوع ارتباط با دیگران و کارهای گروهی را می‌توان

در حیواناتی مانند زنبور عسل هم دید. شاید بتوان گفت آن ارتباط با دیگرانی که با قوه عاقله گره خورده است، جزء معیارهای ضروری شمرده می‌شود؛ یعنی آن دسته از رابطه با دیگرانی که تنها از افراد عاقل برمی‌آید، معیار است (آلستر، ۱۳۸۵، ص ۲۶۳).

۶-۶. توانایی درک و پذیرش مسئولیت اخلاقی و امکان داوری اخلاقی

اینکه شخص بتواند مسئولیت‌های اخلاقی را بپذیرد و درباره آن داوری کند، یکی از معیارهای اصلی لازم برای شخص‌انگاری است؛ برای نمونه، اگر شخص نتواند بفهمد که ظلم کردن بد است، دروغ بد است، کشتن بد است و قابلیت این را نداشته باشد که خود را به احکام اخلاقی ملزم سازد، این موجود، شخص‌وار نیست؛ مانند حیوانات که در ظاهر توانایی فهم بد بودن ظلم را ندارند و صرفاً بر اساس غریزه خود عمل می‌کنند (همیلتون، ۱۳۹۳، ص ۱۲).

۶-۷. تمایز از دیگران

تمایز نیز از دیدگاه فیلسوفان دین غربی، به صورت ضمنی در توضیح خدای متشخص، جزء معیارهای شخص‌انگاری بیان شده است (مایستر، ۱۳۸۷، ص ۹۱). مراد از تمایز این است که شخص، فردی خاص و متمایز و متباین از دیگران باشد. البته مسئله تمایز را نمی‌توان معیاری برای تشخیص دانست، بلکه بیشتر می‌توان آن را مانع به‌شمار آورد؛ زیرا موجودی که متمایز نیست، نمی‌تواند صفات شخص‌وارگی را داشته باشد. از این رو، این ملاک بیشتر برای احتراز از اقوالی همچون یکسان‌انگاری خداوند با طبیعت و یا یک انرژی درونی دانستن خداوند است. و یا همه‌خداانگاری به شیوه جاهلان صوفیه و باور به حلول که در آن نگاه، خداوند هیچ صفتی ندارد؛ مگر نه، تمایز و فرد خاص بودن و متمایز بودن به معنای مباینت میان افراد با یکدیگر، مانند متمایز بودن تک‌تک انسان‌ها با یکدیگر را نمی‌توان ملاک ضروری برای شخص‌انگاری دانست؛ به گونه‌ای که اگر موجودی همه ملاک‌های شخص‌انگاری را دارا بود، اما تمایز او با دیگران مانند تمایز انسان‌ها با یکدیگر نبود، به عدم تشخیص او حکم کنیم، بلکه اگر موجودی

همه ملاک‌های شخص‌انگاری را دارا بود، با وجود اندک تمایزی هم می‌توان شخص‌وار بودن او را ثابت کرد و نیاز نیست تمایز او به شکل مابینت انسان‌ها با یکدیگر باشد.

۸-۶. داشتن عواطف و احساسات

ترحم و مهربانی و خشم و غضب و بخشش و دلسوزی، عشق و نفرت، یکی دیگر از معیارهای شخص‌انگاری است. البته این معیار را می‌توان به‌عنوان معیارهای کمالی و مؤید شخص‌انگاری دانست (لگنهاوزن، ۱۳۹۶، ص ۱۹۹).

۹-۶. خلاقیت و نوآوری

یکی دیگر از معیارهای شخص‌انگاری، نوآوری است. نوآوری به‌این معنا که شخص قدرت خلق یک اثر جدید را داشته باشد؛ اعم از اینکه مثلاً راهکار جدیدی برای حل مشکل یا ساخت یک دستگاه باشد یا اثر هنری زیبایی و بالاترین مرتبه آن، خلق و ایجاد موجودات است که مستقیماً فقط از خداوند برمی‌آید. این ملاک را البته می‌توان به‌عنوان مؤید و معیاری کمالی پذیرفت.

۱۰-۶. زمان‌مند و مکان‌مند بودن

آیا واقعاً داشتن جسم برای موجود شخصی، امری ضروری شمرده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که مثلاً بگوییم از آنجا که فرشتگان دارای جسم نیستند، نمی‌توان آن‌ها را شخص نامید. از طرفی، چون صفت شخص‌انگاری نخست در انسان‌ها مطرح شده است و در ادامه به خداوند و موجودات دیگر نسبت داده شده است، پس شخص‌انگاری در انسان، به داشتن جسم و زمان و مکان، بسیار گره خورده است و همه شاخصه آن را نیز براساس قوای جسمانی آن فرض می‌کنیم؛ همچنان که فیلسوفانی مانند برتراند راسل و لودویگ ویتگنشتاین معتقدند که تشخص خداوند با جسمانیت ملازمه دارد (دیوس، ۱۳۹۲، ص ۲۷). از دیدگاه سوئین‌برن، بدن داشتن باعث می‌شود که صاحب بدن:

۱. به دلیل اختلالات بدنی رنج و درد داشته باشد؛

۲. درون بدنش را احساس کند، مانند گرسنگی؛

۳. اجزای بدنش را مستقیماً کنترل کند؛

۴. از جایی که بدنش قرار دارد، ناظر بر جهان باشد؛

۵. وقایع بدنی، تغییرات فکری و احساس غیرعقلانی بر او تحمیل کنند (همیلتون، ۱۳۹۳، ص ۱۹).

همه موارد یادشده درباره خداوند محال است و اگر ما این معیار را در تشخیص ضروری بدانیم، متشخص بودن خداوند رد می‌شود؛ اما با بررسی دقیق‌تر مسئله و دقت در معیارهایی که برای شخص‌انگاری بیان شد، می‌توان فهمید که داشتن جسم، زمان‌مند و مکان‌مند بودن، جزء معیارهای ضروری برای شخص‌انگاری شمرده نمی‌شود و برای ملازمه یادشده هیچ‌گونه خاستگاه عقلانی وجود ندارد؛ زیرا بسیاری از معیارهایی که در تشخیص انسانی وجود دارد نیز از قبیل زمان و مکان نبوده و مانند علم و آگاهی، امر مجرد شمرده می‌شود. همان‌طور که علامه طباطبایی در تعریف علم می‌گوید: «حضور مجرد عند مجرد»؛ یعنی هم علم انسان مجرد است و هم ظرف ادراک علم او مجرد است. بنابراین، همچنان که مهم‌ترین شاخصه شخص‌انگاری امری غیرمادی شمرده می‌شود، ضرورتی وجود ندارد که موجود شخصی را دارای جسم بدانیم، بلکه حتی تشخیص حقیقی انسان نیز به بُعد روحانی و مجرد انسان (نفس وی) است.

۶-۱۱. داشتن امیال درونی

داشتن امیال درونی یکی دیگر از مواردی است که به‌عنوان معیارهای شخص‌انگاری معرفی شده است. اینکه یک فرد دارای امیال درونی باشد، یعنی چیزهایی را دوست داشته باشد، به‌سوی آنها کشیده شود و آنها را بخواهد. البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که این وصف، ملاک ضروری برای تشخیص نیست؛ زیرا بدون داشتن امیال درونی نیز تشخیص پابرجاست (همان، ص ۱۲).

۷. کمالی بودن وصف تشخیص

با توجه به توضیحات پیش‌گفته درباره ماهیت مرکب‌گونه وصف تشخیص و شخص‌وار بودن و

ملاک‌های ضروری که برای آن بیان گردید، کمالی بودن وصف تشخص نیز آشکار می‌گردد؛ زیرا ملاک‌های ضروری تشخص همگی جزء صفات کمالی شمرده می‌شوند و دارنده آن نسبت به موجودی که فاقد آن است، به‌نوعی برتری دارد. موجودات مختلف متشخص می‌توانند هر کدام با توجه به مرتبه‌ای که در آن قرار دارند، دارای این نوع اوصاف کمالی گردند تا اینکه برسند به وجود بی‌نهایت - یعنی وجود خداوند - که این اوصاف کمالی را به‌نحو اتم و اکمل داراست.

۸. مشکک یا متواطی بودن شخص‌انگاری

مسئله دیگری که باید درباره شخص‌انگاری بررسی کرد، مشکک یا متواطی بودن تشخص است. آیا تشخص امری مشکک است؟ برای نمونه، می‌توان گفت تشخص فرشتگان از انسان‌ها بیشتر است یا اینکه حیوانات را نیز براساس اینکه دارای درجات پایین معیارهای تشخص هستند، به‌نوعی دارای تشخص درجه پایین لحاظ کرد؛ حتی درباره جمادات و نباتات با توجه به قول ذی‌شعور بودن و حیات داشتن آن‌ها، می‌توان آن‌ها را نیز دارای تشخص دانست؛ هر چند دارای تشخص بسیار ضعیف.

دلیلی که بر مشکک بودن شخص‌انگاری می‌توان مطرح کرد این است که با توجه به اینکه تشخص صفتی مستقل شمرده نمی‌شود و ترکیبی از مجموعه صفات است، باید گفت همان‌طور که معیارهای تشخص قابلیت تشکیک را دارد، خود تشخص هم ضرورتاً باید دارای تشکیک باشد؛ یعنی هر موجودی اگر معیارهای تشخص را دارا باشد، هر چند در درجه بسیار ضعیف - مثلاً درجه بسیار پایین حیات و علم و شعور را دارا بود - به همان اندازه دارای شخص‌وارگی نیز هست. ولی اگر فاقد هریک از معیارهای ضروری شخص‌انگاری باشد، دیگر نمی‌توان آن موجود را متشخص نامید. این یعنی اینکه درجه تشخص نیز در هریک از افراد متغیر است.

درباره تشخص حیوانات در مثال‌ها گفته شد که نامتشخص هستند، اما اگر قائل به تشکیکی بودن شخص‌وارگی شویم و اینکه درباره حیوانات، اگر قائل به وجود معیارهای شخص‌وارگی

مانند علم و تعقل، هرچند به صورت محدود باشیم، می‌توانیم تشخص حیوانی را نیز در حد خودش بپذیریم، ولی اگر وجود علم و تعقل در حیوانات منتفی شد، ضرورتاً تشخص وارگی نیز در وجود آن‌ها منتفی می‌شود. همچنین در جمادات نیز همان‌طور که در آیات و روایات دلایل متعددی بر حیات، ذی‌شعور و حتی متکلم بودن آنان - «ان من یسبح الا بحمدک» (اسراء: ۴۴) - وجود دارد؛ از این رو در جمادات و نباتات نیز می‌توان به نوعی قائل به تشخص شد، ولی باید توجه داشت که درجه تشخص در جمادات بسیار ضعیف و پایین است. اما باید دقت کرد که تشخص بودن حیوانات و جمادات، بر فرض داشتن معیارهای شخص‌انگاری است.

۹. منحصر نبودن تشخص در انسان و متمایز بودن مفاهیم تشخص و انسان‌وار

آیا اصطلاح تشخص و انسان‌وار، دو واژه مترادف هستند یا معنای متفاوتی دارند؟ برای اینکه تشخص‌انگاری خداوند بررسی گردد، تبیین رابطه میان این دو اصطلاح ضروری است؛ زیرا عده‌ای با دستاویز قرار دادن تشخص به معنای انسان‌وار بودن آن، تشخص‌انگاری خداوند را، دامی برای تجسد و محدود کردن او فرض کرده و از اساس آن را باطل دانسته‌اند.

دلیلی که می‌توان بر این مطلب آورد، این است که هرچند مفهوم تشخص رابطه بسیار تنگاتنگی با انسان‌وار بودن دارد، اما این دو مفهوم، مفاهیمی متمایزند؛ زیرا تشخص مفهوم عامی است که شکل انسانی آن، یکی از مصادیق تشخص است، نه مترادف آن؛ چراکه تشخص - همچنان که گفته شد - مجموعه‌ای از ویژگی‌هاست که اگر در فردی جمع شود، می‌توان او را شخص به شمار آورد و انسان یکی از این افراد است، ولی منحصر در آن نیست و می‌تواند بر موجودات دیگر نیز تطبیق پذیر باشد؛ اما با توجه به اینکه تشخص‌وار بودن، نخست در انسان مورد توجه واقع شد و انتزاع گردید، این صفت با انسان‌وار بودن گره خورده است؛ گویی که تشخص بودن یعنی انسان بودن؛ درحالی که این گونه نیست.

تشخص امری کلی است که با معیارهای خاص خود، این قابلیت را دارد که از وجود انسان فراتر رفته و موجودات دیگر را نیز دربر بگیرد؛ ولی چون در اذهان آدمیان، همچنان تشخص‌وار

بودن با صفات انسان‌وار گره خورده است، برای تبیین راحت‌تر از اصطلاح انسان‌وار در مبحث تشخیص استفاده می‌شود. از این‌رو اگر در جایی از این تحقیق اصطلاح انسان‌وار استفاده می‌شود، منظور همان معیارهای تشخیص است. بنابراین، به‌صرف این‌که بگوییم تشخیص، یعنی انسان‌وار بودن و خداوند نمی‌تواند انسان‌وار باشد، نمی‌توان شخص‌انگاری خداوند را رد کرد.

۱۰. اقسام متصور از مفهوم شخص بودن خداوند

مبحث تصور خداوند و تحلیل معانی محتمل برای او و شناخت ویژگی‌ها، صفات و عناصری که مفهوم خداوند بر آن‌ها دلالت دارد، یکی از مهم‌ترین موضوعات پژوهشی در عرصه‌های الهیات، فلسفه دین، عرفان و حتی روان‌شناسی و جامعه‌شناسی دین است. این مبحث چنان اهمیت بالایی دارد که می‌توان ادعا کرد از مهم‌ترین و ریشه‌ای‌ترین علل تکثر و اختلاف الهیات‌ها و نگاه‌های مختلف به دین و امر قدسی است. مفهوم خداوند را از جهت شخص‌انگاری می‌توان به دو شکل متشخص و نامتشخص فرض کرد و فرض نامتشخص آن را نیز می‌توان به دو شکل بیان نمود.

۱۰-۱. خدای غیرشخصی بر اساس نگاه همه‌خداانگاری

منظور از خدای غیرشخصی این است که خدا یکی از موجودات عالم در مقابل امور معدوم آن نیست، بلکه خدا نفس وجود و هستی است، نه موجودی در شمار سایر موجودات. البته مراد از این نوع تصویر براساس تقریر افراطی از نگاه وحدت وجودی است که گویا خدا در همه چیز حلول کرده و همه چیز خداست و یا هیچ کثرتی وجود ندارد. و این نوع نگاه برخلاف خداآوری ادیان ابراهیمی است؛ زیرا در بردارنده فرارفتن از تفکیک میان جهان پیرامونی و ساحت قدسی و عبور از ثنویت وجودشناختی است. و طبق این سخن، گویی خدا حال در طبیعت و جهان پیرامون است، نه موجودی از موجودات آن (و البته مراد، وحدت وجود عرفانی نیست) (ملکیان، ۱۳۸۲)

۲-۱۰. خدای غیرشخصی غیر انسان‌وار

طبق این تصویر، تعداد موجودات جهانی هستی m عدد است و با افزودن خداوند، تعداد موجودات هستی $1+m$ می‌شود. به سخن دیگر، نوعی ثنویت و دوگانه‌انگاری است که خالق در یک مرتبت وجودی قرار دارد و دیگر مخلوقات و موجودات در مرتبت وجودی پایین‌تر. خداوند در این تصویر، اگرچه به لحاظ هستی‌شناختی دارای تمیز و تعینی جدا از جهان است، دارای صفات انسان‌وار همچون حیات، علم، آگاهی و تکلم نیست. از این رو متشخص هم نیست؛ مانند کسانی که خداوند را یک انرژی در طبیعت می‌دانند.

۳-۱۰. خدای شخصی انسان‌وار

در این تصویر از خداوند که مطابق با ادیان ابراهیمی (اسلام، مسیحیت و یهودیت) است و همچنین مطابق با تبیین کتب مقدس از نحوه وجود خداست؛ یعنی: اولاً، میان خالق و مخلوق تفکیک شده است؛ ثانیاً، خداوند خود را در کتب مقدس با صفاتی انسان‌وار و البته بدون نقص مانند رحمن، رحیم، ودود، ربّ، مجیب، رازق، عادل، غفور و قهار معرفی کرده است. در این تصویر، خداوند به خاطر داشتن صفاتی انسانی همچون علم و اراده و تکلم و مهربانی و خشم که البته به صورت تشکیکی - کماً و کیفاً - متفاوت از صفات انسانی است، بلکه این نوع صفات بدون نقص و محدودیت و در حد اعلا در خداوند موجود است، دارای تشخص می‌گردد.

۱۱. تحریر محل نزاع

تحریرهای مختلفی از شخص بودن خدا بیان شده است:

- خداوند همانند انسان‌ها دارای اجزای جسمانی است و چشم و گوش و حالت‌های انسانی دارد و از این رو شخص است. طرفداران تجسیم خداوند را می‌توان طرفدار این نظریه شمرد؛
- خداوند مانند انسان‌ها دارای صفات انسان‌وار است. البته به صورت محدود و انفعال‌پذیر؛ یعنی اگر خداوند مهربان است به معنای این است که رقت قلب دارد و اگر غضبناک است

به معنای عصبانی و برافروخته شدن ذات الهی است. گویی اینکه خداوند همان انسان است ولی قوی تر. در این نگاه، بیشتر بر انفعال و تغییرپذیری خداوند تأکید شده است که می توان قائلان به الهیات پویایی را از طرفداران این نظریه شمرد؛

- مراد از شخص وار بودن خداوند، نظیر و شبیه داشتن است؛

- مراد از شخص وار بودن خداوند این است که او، سه شخص خدای پسر و خدای پدر و

روح القدس است که بیشتر مسیحیان دارای این نگاه هستند؛

- خداوند دارای صفاتی است که عامل تشخص اشخاص انسانی است. البته خدا این صفات

را با حذف صور امکانی داراست. به سخن دیگر، میان صفات خداوند و انسان اشتراک معنوی

وجود دارد، اما به صورت حمل تشکیکی در مصداق؛ برای نمونه، انسانها عالم هستند، خداوند

نیز به همان معنا دارای علم است، اما علم خداوند نامحدود است.

مراد از شخص بودن خدا در این بحث، بی گمان جسمانی بودن خداوند نیست؛ زیرا عقلاً و

نقلاً این مسئله باطل است. همچنین شخص وار بودن خداوند، نمی تواند به معنای انسان وار

امکانی، محدود، انفعال پذیر و تغییرپذیر هم باشد؛ زیرا خداوند در بینش اسلامی، واجب،

نامحدود، انفعال ناپذیر و بی تغییر است. همچنین مراد از شخص وار بودن به معنای شبیه و نظیر

داشتن نیست، بلکه طبق صریح آیات، خداوند شبیه و نظیر ندارد. همچنین مراد از شخص انگاری

خداوند، اقنوم های سه گانه نیست؛ چراکه تثلیث در دین اسلام، باطل و مردود است. بنابراین،

تنها وجهی که به طور معقول برای شخص انگاری خداوند ممکن است، وجه آخر است که

براساس آن، خدا شخصی است که ملاک های شخص انگاری را به صورت وجوبی و نامحدود

داراست. و البته در این مقاله در پی اثبات این مسئله نیستیم و اثبات آن مجال دیگری می طلبد.

نتیجه

جمع بندی مطالب پیش گفته را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. همچنان که روشن شد، واژه های مختلف شخص انگاری تأثیر چشمگیری بر معنای

- شخص‌انگاری ندارد و همگی از لحاظ بحث ما، دارای یک معنا هستند.
۲. شخص بودن را نمی‌توان صفت مستقلی به‌شمار آورد، بلکه شخص بودن مجموعه صفاتی است که ترکیب آن سبب آثار جدیدی می‌شود که به آن شخص می‌گویند.
۳. امکان تعریف جامع و کامل که همه ابعاد شخص بودن را دربرگیرد، وجود ندارد و همچنین بیان همه معیارهای تشخص به‌صورت استقرای تام نیز ممکن نیست، بلکه ما در این فصل با استقرای ناقص و در حد توان، مهم‌ترین معیارهای ضروری شخص‌انگاری، یعنی حیات، علم و آگاهی، اختیار، امکان تفاهم و تعامل با دیگران، داشتن ذهن (با تفسیر درست آن)، پذیرش مسئولیت و داوری اخلاقی و تمایز از دیگران را بیان کردیم.
۴. باید تصریح کرد که به‌دلیل ترکیبی بودن تشخص از مجموعه صفات، همه معیارهای تشخص، معیارهایی هستند که جزء شروط لازم شمرده می‌شوند و هیچ‌کدام به‌تنهایی معیار کافی به‌شمار نمی‌روند؛ ولی می‌توان گفت بعضی از معیارها نسبت به بعضی دیگر اهمیت بیشتری دارند، مانند حیات و علم. افزون‌براین، چون بیشتر معیارهای شخص‌انگاری به یکدیگر مرتبط و وابسته هستند، از وجود یک معیار در شیئی، می‌توان به وجود معیارهای دیگر در آن شیء پی برد.
۵. اما در این باره که مثلاً موجودی از ده معیار شخص‌انگاری، هشت معیار را داشت، ولی دو معیار را نداشت، چه قضاوتی باید کرد؟ در پاسخ باید گفت هیچ معیار دقیقی نمی‌توان برای قضاوت شخص بودن یا نبودن در این‌گونه موارد ارائه کرد؛ اما اگر مهم‌ترین معیارها را که همان حیات، آگاهی و تخاطب‌پذیری است داشته باشد، شاید بتوان با بررسی هر مورد به‌صورت جداگانه، به شخص بودن آن فرد نیز حکم کرد. ولی باید توجه داشت که معیار کلی برای این‌گونه افراد وجود ندارد و نیازمند بررسی جزئی است.
۶. با توجه به معیارهایی که برای تشخص بیان شد، از آنجا که همگی جزء اوصاف کمالی هستند، از این‌رو شخص بودن نیز وصفی کمالی است.
۷. مسئله دیگری که باید بدان توجه کرد، این است که همان‌طور که معیارهای تشخص تشکیکی است، خود شخص بودن نیز امری تشکیکی شمرده می‌شود؛ زیرا تشخص همان مجموعه صفات

یادشده است. از این رو اگر موجودی، حتی به صورت بسیار ضعیف دارای معیارهای تشخص باشد، ضرورتاً دارای تشخص است؛ هر چند تشخص بسیار ضعیفی خواهد داشت.

۸. انسان وار بودن یکی از مصادیق شخص وار بودن است، نه اینکه مساوی آن باشد.

۹. با توجه به ملاک‌های بیان شده برای تشخص، تفاوت خدای متشخص از خدای نامتشخص نیز آشکار می‌گردد و اگر بتوان ملاک‌های نامبرده را به صورت تشکیکی برای خداوند اثبات کرد، شخص‌انگاری خداوند نیز اثبات‌پذیر است که واکاوی آن مجال دیگری می‌طلبد.

منابع

۱. کتاب مقدس
۲. آلستر، مک گراث، ۱۳۸۵، *درآمد بر الهیات مسیحی*، ترجمه مسیح دیباج، تهران، نشر کتاب روشن.
۳. اصغری، محمدجواد، ۱۳۹۴، «بررسی انتقادی دیدگاه سوئین‌برن در باب صفات خدا»، *اندیشه نوین دینی*، سال یازدهم، ش ۴۲، ص ۱۹-۳۴.
۴. ایلخانی، محمد، ۱۳۷۵، «اصل فردیت و نظریه کلیات در آثار بوئیوس»، *نامه فرهنگ*، سال ششم، ش ۲.
۵. بورکهارت، تیتوس، ۱۳۷۰ *رمزپردازی*، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما).
۶. پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۷۹، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، چاپ سوم، تهران، طرح نو.
۷. وین رایت، ویلیام جی، ۱۳۹۰، *فلسفه دین*، ترجمه علیرضا کرمانی، قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی علیه السلام.
۸. دیوس، برایان، ۱۳۹۲، *درآمدی بر فلسفه دین*، ترجمه ملیحه صابری، تهران، انتشارات سمت.
۹. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۰، *بدایه الحکمة*، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۱۰. فرهنگ، علی رضا، ۱۳۹۷، «معناشناسی و گونه‌شناسی تشخص خدا در متون مقدس ادیان ابراهیمی»، *پایان‌نامه*، رشته الهیات تطبیقی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۱. فرهنگ دهخدا، بی تا، مندرج در پایگاه اینترنتی واژه یاب، <https://www.vajehyab.com>.
۱۲. فرهنگ عمید، بی تا، مندرج در پایگاه اینترنتی واژه یاب، <https://www.vajehyab.com>.
۱۳. فرهنگ معین، بی تا، مندرج در پایگاه اینترنتی واژه یاب، <https://www.vajehyab.com>.
۱۴. لگنهاوزن، محمد، ۱۳۹۶، «آیا خدا شخص است؟»، ترجمه منصور نصیری، *جاویدان خرد*، ش ۳۲، ص ۱۹۵-۲۲۶.
۱۵. مارتین، بویر، ۱۳۹۸، *کتاب من و تو*، تهران، انتشارات فرزاد روز.
۱۶. مایستر، چاد، ۱۳۸۷، *درآمدی به فلسفه دین*، ترجمه محمد یوسف ثانی، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
۱۷. مطهری، مرتضی، بی تا، *درس‌های الهیات شفا*، قم، انتشارات صدرا.
۱۸. ملکیان، مصطفی، ۱۳۸۲، *درس‌گفتارهای معنای زندگی* (چاپ‌نشده)، برگرفته از سایت <http://bidgoli.blogfa.co1371>

۱۹. همیلتون، کرسٹوفر، ۱۳۹۳، *فلسفه دین*، ترجمه منا موسوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۰. هیک، جان، ۱۳۹۰، *فلسفه دین*، ترجمه بهزاد سالکی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات الهدی.

۲۱. نصر سید حسین، ۱۳۸۷، *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و کلام اسلامی*. ویراستار: سید محمود موسوی، ناشر: سهروردی.

22. Merriam Webster new collegiate dictionary, p855.

23. Clement C. J. Webb, 1920, *God and Personality*, London: George Allen & Unwin.